



چند نامه از فریدریش انگلس

ترجمه جواد راستی‌پور

چند نامه از فریدریش انگلس

ترجمه جواد راستی‌پور

فهرست نامه ها

نامه انگلس به پائول اشتومپف در ماینتز -

لندن ۳ ژانویه ۱۸۹۵ / ص ۴

نامه انگلس به پل لافارگ در لو پرو -

لندن ۶ مارس ۱۸۹۴ / ص ۸

نامه انگلس به ف. ویسن [۱] در بیرد (تگزاس) -

لندن ۱۴ مارس ۱۸۹۳ / ص ۱۳

نامه انگلس به فریدریش آدولف سورگه - در هابوکن -

لندن، ۳۱ دسامبر ۱۸۹۲ / ص ۱۵

نامه انگلس به فریدریش آدولف سورگه -

لندن، ۱۸ مارس ۱۸۹۳ - ص ۲۲

نامه انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت -

لندن ۱۱ فوریه ۱۹۱ ص ۳۰

نامه انگلس به پائول اشتومپف در ماینتز

لندن، ۳ ژانویه ۱۸۹۵ شمال غربی، جاده ریجنتز پارک، پلاک ۴۱

پیرمرد عزیز،

همانطور که می بینید، من تبریک شما به مناسبت کامل کردن هفتاد و چهارمین سال عمرم (شما اینقدر لطف داشتید که من را یک سال جوان تر کنید (از آنچه هستم)) را با یک تبریک پُرتنین سال نو پاسخ می گویم. بگذارید امیدوار باشیم که هنگام فرا رسیدن سال بعد، هر دوی ما هنوز سرحال و سرزنده باشیم؛ چون من بسیار تمایل دارم که یک نگاه زیرچشمی به قرن جدید ببندازم، اگر چه تا اول ژانویه ۱۹۰۱ یا در آن حدود، یک در هم شکسته کامل خواهیم بود، و آنگاه بگذارید هر چه می خواهد رخ دهد.

من بیجهت نگران قیل و قال در حزب نبودم.^[۱] این خیلی بهتر است که چیزهای از این نوع هر از چند گاهی سر بلند کنند و به نحو مناسبی صادقانه و کامل مورد بحث قرار گیرند تا اینکه مردم شب کلاه به سر کرده و بیخبر به بستر بروند. زیرا دقیقاً همین حقیقت که حزب بطور پیوسته و غیرقابل توقف رشد و گسترش یافته بدین معنی است که جذب عناصر جدید از پیشینیان آنها مشکل تر می باشد. کارگران شهرهای بزرگ، یعنی باهوش ترین و هشیارترین ها، هم اکنون با ما هستند و چیزی که الان می گیریم یا کارگران شهرهای کوچک و مناطق روستایی، یا دانشجویان، فروشندگان و غیره هستند، یا باز، آنهایی که سعی می کنند سرشان را بالای آب نگه دارند، خرده بورژوازی و چنان پیشه وران مستقلی که هنوز صاحب یک تکه زمین اند یا آن را اجاره می کنند، و حالا، علاوه بر همه اینها، خود خرده دهقان. از آنجا که حزب ما در واقع تنها حزب واقعاً مترقی است و از آن بیشتر، تنها حزبی است که به حد کافی قدرتمند است تا انجام پیشرفته را تضمین کند، بدیهی است که تحمیل کمی

سوسیالیسم به دهقانان متوسط و بزرگ غرق در بدهی و تقریباً عاصی، بخصوص در مناطقی که چنین مردمی در اکثریتند، وسوسه انگیز است. آن امر می تواند شامل فراتر رفتن از حدودی که اصول حزب ما اجازه می دهند باشد، در این صورت مقداری بلوا بپا خواهد شد، ولی بنیان حزب ما به حدی محکم است که هیچ صدمه‌ای به بار نخواهد آمد. هیچکس نه اینقدر احمق است که جداً گسستی از اکثریت بزرگ حزب را در نظر داشته باشد، نه اینقدر متکبر که باور داشته باشد خودش قادر است، در کنار حزب بزرگ ما، یک حزب کوچک خصوصی، نظیر حزب مردم شوآینی^[۲] که در واقع توانسته تعداد افرادش را از هفت به یازده شوآینی افزایش دهد، بر پا کند. تمام این مجادلات تنها به درد این خورده است که بورژوازی، که اکنون بیست سال است که پیوسته روی وقوع یک انشعاب حساب می کند، را ناامید نماید، در حالیکه همزمان تضمین می کند که کمترین خطر یک انشعاب وجود نداشته باشد. برای مثال، لایحه خرابکاری کنونی^[۳] و ارتقاء لیکنخت به مقام نماینده حقوق رایشتاگ و قانون اساسی امپراتوری^[۴] را در نظر بگیرید، به همین ترتیب کودتایی که به آن تهدید شده و تخلف از قانون توسط قدرتهای موجود را، البته که حماقتهایی هم از جانب ما سر میزند، ولی برای اینکه به مخالفانی نظیر اینها امکان داده شود که روی دست ما بلند شوند، ما باید گرفتار چنان حماقت ژرفی باشیم که در هیچ کجای جهان امروز رقیبی نداشته باشد. جدا از این، ایده شما درباره دادن فرصتی به نسل جوان تر که سکان حزب را در دست بگیرد و بدین سان بودن در آن موقعیت پُر دردسر را تجربه کند، ابداً بد نیست؛ اما من باور دارم که آنها تجربه و قضاوت صحیح را حتی بدون این نوع تجربه به دست خواهند آورد.

همانطور که می توانید از روی آدرس من ببینید، من، آنطور که زمانی می گفتیم، چند در جابجا شده‌ام. این خانه بسیار بهتر و مناسب تر است و بسیار به ورودی پارک نزدیک است. امیدوارم کار و بار «هایلیگ گایست»^[۱] که وقتی با هم بودیم چند گیلان [مشروب] درست و حسابی آنجا خوردیم، هنوز رونق داشته باشد.^[۵] من مایلم قدری حرارت روزهای تابستانی را در زیرزمینهای گوتیک آن خنک کنم. ولی چه کسی می داند چه چیز اتفاق نخواهد افتاد؟ هیچ وقت نباید مردن را به زبان آورد.

خب، بار دیگر فرا رسیدن سال نو را تبریک می گویم و سلام‌های گرم می فرستم. از طرف
ارادتمند شما
ف. انگلس

نخستین بار به صورت خلاصه شده در این کتاب منتشر شد

F. Engels, Politisches Vermächtnis aus unveröffentlichten
Briefen, Berlin, ۱۹۲۰

و به صورت کامل در

مارکس و انگلس، «آثار»، نخستین ویرایش روسی، جلد ۲۹، ۱۹۴۶

انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] پائول اشتومپف Paul Stumpf در نامه مورخ ۲۶ نوامبر ۱۸۹۴ خود به انگلس بيمش را از اختلافات در کنگره حزب سوسیال-دمکرات آلمان در فرانکفورت در اکتبر ۱۸۹۴ اظهار داشت (مراجعه نماید به توضیح شماره ۴۱۸ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس) که از دید او نشان دهنده فراگیری ناکافی اصول تئوریک اولیه توسط اعضای جوان حزب بود.

[۲] اشاره است به حزب مردم آلمان (Deutsche Volkspartei) که در ۱۸۶۵ تأسیس شد؛ مرکب از عناصر دمکرات خرده بورژوازی و تا حدی دیگر اقشار بورژوازی بود - بیشتر از ایالات جنوبی آلمان. حزب مردم آلمان مخالف هژمونی پروس در آلمان بود و از یک باصلاح رایش آلمانی کبیر که قرار بود پروس و اتریش را در بر گیرد طرفداری می کرد. اگر چه حزب مردم به پیش برنده سیاستهای ضد پروس بود و شعارهای دمکراتیک مطرح می کرد، همزمان بیانگر آرمانهای قوم گرایانه ایالات جداگانه آلمان بود. موضعش علیه اتحاد آلمان در یک جمهوری دمکراتیک یکپارچه بود.

[۳] انگلس به پیش نویس یک قانون درباره ترمیمات و الحاقیه قانون کیفری، قانون کیفری نظامی و قانون مطبوعات (Der Entwurf eines Gesetzes, betreffend Änderungen und Ergänzungen des Strafgesetzbuchs, des Militärstrafgesetzbuchs und des Gesetzes über die Presse) اشاره

می کند که باختصار به قانون «خرابکاری» ('Umsturzvolage') معروف بود. این قانون مجازات سختی را برای «قصد انجام براندازی سیستم دولتی موجود»، حتی بدون وجود عملی

مجرمانه، در نظر داشت، همچنین برای حمله به مذهب، سلطنت، ازدواج و مالکیت. دولت در دسامبر ۱۸۹۴ پیش نویس این قانون را در رایشستاگ ارائه داد، ولی ریاست مجلس آن را در مه ۱۸۹۵ رد کرد. [۴] در ۶ دسامبر ۱۸۹۴ اعضای فراکسیون سوسیال-دمکرات در رایشستاگ هنگامی که رئیس رایشستاگ فون لوتزو von Levetzow سلامت امپراتور ویلهلم دوم را اعلام کرد، و دیگر نمایندگان برپا خاستند تا سه فریاد «هورا!» سر دهند، بلند نشدند بلکه نشسته باقی ماندند. چنین رفتاری از گروه سوسیال-دمکرات بعنوان یک توهین به شاه (lèse-majesté) توصیف شد و دادگاه منطقه برلین فوراً تصمیم به اقدامات قانونی علیه لیکنخت گرفت. در ۱۱ دسامبر صدر اعظم شاهزاده هوهن لوهه zu Hohenlohe درخواست کرد که رایشستاگ تصمیم دادگاه را تأیید کند. ولی در ۱۵ دسامبر رایشستاگ این درخواست را با ۱۶۸ رأی علیه ۵۸ رأی رد کرد.

[۵] اشاره است به اقامت مارکس و انگلس در ۷-۹ آوریل ۱۸۴۸ در ماینتز، در جریان مسافرت از پاریس به کلن. آنها زمانی که در ماینتز بودند با اعضای محلی اتحادیه کمونیستها، از جمله پائول اشتومپف ملاقات کردند تا درباره متحد شدن انجمن‌های کارگری جهت شرکت در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان بحث کنند.

{۱} Heilig Geist - روح القدس. - مترجم.

نامه انگلس به پل لافارگ [۱] در لو پرو

لندن، ۶ مارس ۱۸۹۴ شمال غربی، جاده ریجنتز پارک، پلاک ۱۲۲

لافارگ عزیزم،

همین الان سخنرانیهای ژورس و گسد درباره تعرفه‌های غلات را خواندم. باید بگویم که سخنرانی ژورس حیرت انگیز است، و به نظر من تأسف انگیز می رسد که او اجازه یافته متمم خودش را به نام حزب مطرح کند.^[۲] نمی خواهم حرفی بزنم درباره پیشنهاد او مبنی بر اینکه دولت باید قیمت غلات را روی حداقل ۲۵ فرانک نگه دارد، که از هر جنبه حمایت گرایی است، بعلاوه اینکه صرفاً به نفع زمینداران بزرگ می باشد، زیرا زمینداران کوچک غله‌ای برای فروش ندارند، تولید آنها حتی برای مصرف خودشان کافی نیست. گسد مسلماً آن را گفته، ولی پس از لئون سی، در حالیکه ما باید، بجای اینکه گام در جای پای آقای سی گذاریم، نخستین کسانی بودیم که آن را بلند اعلام می کردیم. عبارت پردازی ژورس بود که مانع ما شد.

ولی فقط پیشنهاد برای مسئول کردن دولت جهت واردات غلات را در نظر بگیرید. ژورس می خواهد از احتکار جلوگیری کند. بنابراین چه می کند؟ او دولت را مسئول خرید غله خارجی می سازد. دولت کمیته اجرایی اکثریت در مجلس است، و اکثریت در مجلس نمایندگی کننده تا حد امکان کامل خود همین محتکران غله، به صورت سهام، اوراق قرضه دولتی و غیره است. مثل مجلس سابق است، همانی که در آن پانامیست‌ها را مسئول تحقیق در مورد پاناما کردند! این پانامیست‌ها، که در اوت گذشته تجدید انتخاب شدند، کسانی هستند که می خواهید آنها را مسئول جلوگیری از احتکار سازید! برای شما اینکه آنها فرانسه را به وسیله بودجه سالانه و بورس سهام - جایی که در آن حداقل از سرمایه و اعتبار خودشان استفاده می کنند - می

چاپند کافی نیست، شما می خواهید چند هزار میلیون و اعتبار ملی را به آنها ارائه دهید، تا بتوانند جیب دیگر مردم را به وسیلهٔ سوسیالیسم دولتی بطور کامل تری خالی کنند! بعلاوه، ژورس خیال می کند که خودش پیشنهادی از همه جهت جدید و بی سابقه ارائه کرده. ولی سوسیالیست‌های خرده بورژوا در بخش زوریخ پیش دستی کرده بودند؛ آنها برای سالها تقاضای انحصار دولتی در تجارت غله را کرده‌اند؛ می توانم بگویم که دولت آنها بسیار دمکراتیک تر از جمهوری فرانسه است، حتی می تواند رییس پلیسی به خودش هدیه دهد که یک سوسیالیست خرده بورژوا می باشد (آقای وگل‌سانگر) و چیزی دربارهٔ قدر قدرتی کمیسرهای ارشد نمی داند؛ وانگهی، آنقدر کوچک است که می تواند هزینهٔ چرندیات بسیاری که آنجا بی معنی هستند را تقبل کند، در حالیکه یک ملت بزرگ نمی تواند بدون معافیت از مجازات به دنبال چنین امور بچگانه‌ای برود.

سخنرانی گسد طبیعتاً با اجبارش به حمایت از برخی پیشنهادات ژورس، حداقل برای حفظ ظاهر، لطمه دید. خوشبختانه شنوندگانش او را به حوزهٔ اصول کلی کشاندند؛ این ما را نجات داد؛ او توانست خودش را به پرداختن اندک به پیشنهاد ژورس محدود کند. در مورد خودم، من ترجیح می دادم که بینم گسد سخنرانی رسمی اش را مستقل از ژورس و بعنوان سخنگوی گروه ما ادا می کند. با این حال، او کاری را که می توانست انجام داد.

همهٔ اینها نتیجهٔ ائتلاف با رادیکال‌های سابق هستند که ما مجبوریم تحمل شان کنیم.^{۱} پیش از هر چیز، چرا ژورس وعده‌هایی به رأی دهندگان رادیکال داد که می دانست نمی تواند آنها را عملی کند؟ سنتی رادیکالی^{۲}، ولی نه به هیچ وجه سوسیالیستی، سنتی که ما نباید آن را بپذیریم.

سپس آقای ژورس شما، این پروفیسور دکتیرنر، که با این وجود، بیش از هر چیز از اقتصاد سیاسی نامطلع است و استعدادهایی اساساً سطحی دارد، از استعداد دروغ گویی اش جهت جلو راندن خودش سوء استفاده و وانمود می کند که سخنگوی سوسیالیسم، که حتی آن را نمی فهمد، است. در غیر این صورت او هیچگاه جرأت نمی کرد که سوسیالیسم دولتی را به پیش گذارد که نمایش دهندهٔ یکی از بیماریهای کودکی سوسیالیسم پرولتاری است، بیماری ای

که، برای مثال، بیش از دوازده سال پیش در آلمان، تحت رژیم قوانین ضد سوسیالیستی^[۴]، هنگامی که آن تنها شکل تحمل شده توسط دولت بود (و حتی توسط دولت محافظت می شد)، بدان مبتلا شدند. حتی آن هنگام نیز تنها اقلیتی ناچیز از حزب برای مدتی کوتاه در این دام گرفتار شده بود؛ پس از کنگره ویدن^[۵] کل موضوع کاملاً از بین رفت.

رادیکال‌ها به شما خواهند گفت که بله، البته، ولی ما در فرانسه یک جمهوری داریم؛ در مورد ما، قضیه کاملاً طور دیگری است، ما می توانیم از دولت جهت معمول ساختن تدابیر سوسیالیستی استفاده کنیم! یک جمهوری، در رابطه با پرولتاریا، با سلطنت تنها از این جهت متفاوت است که شکل سیاسی حاضر و آماده‌ای برای حاکمیت آینده پرولتاریا را ارائه می دهد. شما از این جهت بر ما برتری دارید که آن هم اکنون موجود است؛ ما، به سهم خودمان، باید ۲۴ ساعت برای ایجادش تلف کنیم. ولی یک جمهوری، مثل هر شکل دیگری از دولت، با آنچه که سازنده‌اش است مشخص می شود؛ تا زمانی که شکل حاکمیت بورژوازی است، نسبت به ما همانقدر دشمن است که هر سلطنتی می باشد (صرف نظر از اشکال آن دشمنی). بنابراین پرداختن به آن بمثابة شکلی اساساً سوسیالیستی و اطمینان کردن به آن جهت انجام وظایف سوسیالیستی، در حالیکه تحت سلطه بورژوازی است، توهمی توجیه ناپذیر است. ما می توانیم به زور امتیازاتی از آن بگیریم، ولی هرگز نمی توانیم انتظار داشته باشیم که وظایفمان را انجام دهد. حتی اگر قادر بودیم توسط اقلیتی آنچنان قوی که می توانست از یک روز به روز دیگر به اکثریت تبدیل شود کنترلش کنیم.

با این حال، کاری که انجام شده را نمی توان انجام نشده کرد. فرصتهای دیگر وجود خواهند داشت که افراد ما قادر خواهند بود به پیش بیایند و گرایشهای خودشان را، به وسیله لوابج، اظهار دارند.

خب، آیا از ازدواج لوییز غافلگیر شدید؟ برای چند ماه در حال آماده شدن بود. فریرگر وین را ترک کرده و از یک شغل دانشگاهی عالی به این دلیل که آنها او را از آگاه ساختن کارگران نسبت به علل اجتماعی اوضاع بدشان در سخنرانی‌هایش منع کردند گذشت. بنابراین او اینجا آمد و فرصتهای بسیار خوبی در بیمارستانهای اینجا پیدا کرده. هنگامی که آن مسئله حل شد،

دلیل دیگری برای به تأخیر انداختن ازدواج وجود نداشت. او در حالیکه منتظر بود توقعاتش متحقق شوند به اینجا آمد تا به همسرش بیوندد، می توانید ببینید که این ازدواجی کاملاً مادرسالارانه است، شوهر شاگرد شبانه روزی همسرش است!

این من را به یاد تحقیقات خودم درباره مادرسالاری و ترجمه آنها که لارا لطف کرده و انجامش داده انداخت.^[۶] امیدوارم که او چند تغییر کوچک که من پیشنهاد دادم را بپذیرد و شما به او گفته باشید که من چقدر از ترجمه بخش سوم و چهارم خرسند شدم. از طرف من او را ببوسید. ارادتمند شما،

ف. ا.

شماره ۱۱۵، ۲۴ نوامبر ۱۹۰۰: Le Socialiste: نخستین انتشار ناکامل در
F. Engels, P. et L. Lafargue, Correspondance, t. I, Paris, ۱۹۵۹: نخستین انتشار کامل در
انتشار بر طبق متن اصلی
مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] متن کامل این نامه نخستین بار در این کتاب به زبان انگلیسی منتشر شد: ف. انگلس و پل و لارا لافارگ، «مکاتبات»، جلد ۳، ۱۸۹۱-۱۸۹۵. مسکو، ۱۹۶۳.
[۲] در فوریه ۱۸۹۴ مجلس نمایندگان فرانسه در مورد موضوع تعرفه‌های غلات بحث کرد. ژان ژورس قانونی را پیشنهاد داد که انحصار دولتی برای واردات غلات تأمین می کرد. ژول گسد از این پیشنهاد حمایت کرد.

[۳] رادیکال‌ها - در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، یک گروه پارلمانی در فرانسه که سابقاً متعلق به حزب جمهوریخواهان معتدل («فرصت طلبان») بود با این عنوان خوانده می شد. رادیکال‌ها عمدتاً متکی به خرده بورژوازی و تا حدی بورژوازی متوسط بودند؛ آنها از مطالبات مشخص بورژوا - دمکراتیک نظیر مجلس مقننه واحد، جدایی کلیسا از دولت، یک مالیات بر درآمد تصاعدی، محدود کردن ساعات کار روزانه و دیگران مسائل اجتماعی حمایت می کردند. رادیکال‌ها توسط ژ. کلمانسو رهبری می شدند. این گروه با نام رسمی حزب رادیکال جمهوریخواه و رادیکال - سوسیالیست (Parti républicain radical et radical-socialiste) که در ۱۹۰۱ تشکیل شد معروف گشت.

[۴] **قانون ضد سوسیالیستی** (قانون استثنایی علیه سوسیالیستها) توسط دولت بیسمارک با رأی اکثریت در رایشتاگ، در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۸ جهت مبارزه با جنبش سوسیالیستی و کارگری معرفی شد. این قانون همه سازمانهای حزبی و توده‌ای کارگری و مطبوعات سوسیالیستی و کارگری را ممنوع می ساخت و اجازه مصادره نوشته‌های سوسیالیستی و تعقیب سوسیال - دمکراتها را می داد. با این وجود، حزب سوسیال - دمکرات گروهش در رایشتاگ را بر طبق قانون اساسی حفظ کرد. حزب با کمک مارکس و انگلس قادر شد بر هر دوی گرایش‌های رفرمیستی و آنارشیمیستی در صفوفش غلبه کند و پایه خود در بین توده‌های مردم را با ترکیب ماهرانه روشهای کار قانونی و غیرقانونی گسترش دهد. با فشار جنبش توده‌ای کارگری، قانون ضد سوسیالیستی در ۱ اکتبر ۱۸۹۰ لغو شد. برای اطلاع از ارزیابی انگلس از این قانون، به مقاله او با عنوان «بیسمارک و حزب کارگران آلمان» (جلد ۲۴ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۴۰۷-۹) مراجعه نمایید.

[۵] کنگره حزب سوسیالیست کارگران آلمان در ویدن Wyden (سویس) در اوت ۱۸۹۰ برگزار شد. آن اولین کنگره غیرقانونی سوسیال - دمکراتهای آلمانی متعاقب معرفی قانون ضد سوسیالیستی ۱۸۷۸ (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۵ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس) بود. کنگره از موضع آنارشیمیستی یوهان موس و ویلهلم هاسلمان، که همه طرق قانونی مبارزه را رد می کرد، حامی ترور فردی بود و کارزاری علنی علیه رهبری حزب برپا نمود، انتقاد و آنها را از حزب اخراج کرد. کنگره به اتفاق آرا تصمیم گرفت که کلمه «قانونی» را، که بدین معنا بود که حزب داشت برای دستیابی به اهدافش «با همه وسایل قانونی» کار می کرد، از بیانیه موجود در بخش ۲ از برنامه ۱۸۷۵ گوتا حذف کند. کنگره موقعیت نشریه Der Sozialdemokrat را بعنوان ارگان رسمی حزب تأیید نمود.

[۶] اشاره است به انتشار اثر انگلس «منشأ خانواده، ملک خصوصی و دولت» به زبان فرانسوی توسط هنری راهو؛ این ترجمه با ویراستاری لارا لافارگ که برای تصحیح نقایص متعدد موجود در آن کار شگفت انگیزی انجام داده بود تهیه شد. انگلس با مطالعه ترجمه مورد تجدیدنظر قرار گرفته نظری بسیار مساعد درباره کار انجام شده پیدا کرد. این کتاب در اکتبر ۱۸۹۳ تحت عنوان L'Origine de la famille, de la propriété privée et de l'état منتشر شد.

{۱} مراجعه نمایید به جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، صفحات ۲۴۹ و ۲۶۲. - ویراستار.

نامه انگلس به ف. ویسن^[۱] در بیرد (تگزاس)

لندن^[۲]، ۱۴ مارس ۱۸۹۳ شمال غربی، جاده ریجنتز پارک، پلاک ۱۲۲

رفیق عزیز،

کارهای انباشته شده من را از پاسخ دادن زودتر به یادداشت مورخ ۲۹ ژانویه شما بازداشتند. نمی فهمم که چرا اگر یک نفر نامزدهایی برای منصبی سیاسی که جهت رسیدن به آن انتخابات لازم است معرفی کند و اگر او به این نامزدها رأی دهد، حتی اگر او سعی داشته باشد که آن منصب را ملغی نماید، این امر الزاماً باید تخلف از اصول سوسیال-دمکراتیک باشد.

می توان اینطور در نظر گرفت که بهترین راه برای الغای ریاست جمهوری و سنا در آمریکا انتخاب افرادی به این مناصب خواهد بود که خودشان را متعهد به الغای آنها ساخته اند؛ آنگاه برای فرد منطقی خواهد بود که رفتاری متناسب داشته باشد. ممکن است دیگران این روش را نامناسب بدانند؛ این نکته ای قابل بحث است. ممکن است شرایطی پیش بیایند که در آنها چنین طرز عملی همچنین شامل رد کردن اصول انقلابی شود؛ این که چرا همیشه و همه جا باید چنین شود را من اصلاً نمی فهمم.

نخستین هدف جنبش کارگری تسخیر قدرت سیاسی برای طبقه کارگر و توسط آن است. هنگامی که در این مورد به توافق رسیدیم، محتمل نیست که اختلاف عقیده بین افراد درستکاری که کاملاً متوجه اند دارند چکار می کنند، در خصوص راه و روشهای مبارزه مشاجره ای بر سر اصول را ایجاد کند.

از دید من بهترین تاکتیکها در هر کشوری آنهایی هستند که سریع تر و مطمئن تر به هدف می رسند. ولی در آمریکا بطور خاص آن هدف هنوز خیلی دور است، و من باور دارم در اشتباه

نخواهم بود اگر اهمیتی که گاهی هنوز به چنین مسائل آکادمیکی در آنجا داده می شود را به همین وضعیت نسبت دهم.

من به شما اجازه می دهم این سطور را منتشر نمایید - خلاصه نشده.

بسیار به شما ارادت دارم،

ف. انگلس

نخستین بار با تلخیص اندک در این کتاب منتشر شد:

Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, Jos. Dietzgen, Friedrich Engels, Karl Marx u. A. an F. A. Sorge und Andere, Stuttgart, ۱۹۰۶

و متن کامل آن (به انگلیسی) در مجله «علم و اجتماع»، جلد ۱۱، شماره ۳، نیویورک، ۱۹۳۸ منتشر شد.

انتشار بر طبق متن اصلی
مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] این نامه برای اولین بار به زبان انگلیسی در مجله «علم و اجتماع» (Science and Society)، جلد ۱۱، شماره ۳، نیویورک، ۱۹۳۸، منتشر شد.

[۲] یادداشت‌های چرک نویس این نامه که توسط انگلس نوشته شده‌اند، به همراه کپی تهیه شده برای ف. سورگه موجودند؛ انگلس آن را همراه با نامه مورخ ۱۸ مارس ۱۸۹۳ خودش (مراجعه نمایید به جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۱۲۴-۱۲۶) برای سورگه فرستاد. خوانش متفاوت از نسخه کپی در مقایسه با نسخه اصل در یادداشتها مشخص شده است. آنطور که از این سه سند پیداست، اشاره می شود که نامه در لندن نوشته شده، گرچه در آن زمان انگلس برای استراحت در ایستبورن بود. (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۷۵ از جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[Eastbourne] در ساحل دریای مانش در ۱۴۰ کیلومتری جنوب لندن قرار دارد]
انگلس این آدرس را بر روی پاکت نامه نوشت: آقای ف. ویسن، بیرد، تگزاس، ایالات متحده آمریکا.

نامه انگلس به فریدریش آدولف سورگه [۱] در هابوکن

لندن، ۳۱ دسامبر ۱۸۹۲

سورگه عزیز،

قبل از پایان سال یکی دو سطر می نویسم. نامه‌های مورخ ۱۸ نوامبر و ۱۶ دسامبر شما را دریافت کردم — بسیار سپاسگزارم. آیا بسته کتابهایی که برای شما در سپتامبر فرستادم و حاوی ویرایش جدید «وضعیت طبقه کارگر» و «سوسیالیسم: اتوپایی و علمی»^{۱} با ترجمه اولین همراه مقدمه‌ای از من بودند را دریافت کردید؟ اگر نکرده‌اید من بسته دیگری با پست سفارشی برای شما خواهم فرستاد.

اینجا، در اروپای قدیمی، امور با قدری انرژی بیشتر از کشور «جوان» شما که هنوز نمی تواند خودش را کاملاً از مرحله تازه بالغ شدن خلاص کند پیش می روند. این جالب توجه، اگر چه کاملاً طبیعی، است که در کشوری به چنین جوانی، که هیچگاه فئودالیسم را ندیده و از ابتدا بر پایه‌ای بورژوایی رشد کرده، تعصبات بورژوایی حتی درون طبقه کارگر اینقدر محکم جا افتاده‌اند. البته این دقیقاً مخالفت کارگر آمریکایی با یک کشور مادر هنوز ملبس به فئودالیسم است که او را به این پندار رهنمون می سازد که سیستم اقتصادی سنتی بورژوایی که او به ارث برده ماهیتاً بطور تغییرناپذیری چیزی برتر و مترقی تر است، یک کامل ترین در نوع خود^{۲}. همانطور که در نیو انگلند، پوریتانیسم^{۳} دقیقاً بخاطر آنکه دلیل وجودی کل مستعمره است، تبدیل به یک اریئه سنتی تقریباً غیرقابل تمیز از وطن پرستی محلی شده است. با این حال آمریکایی‌ها هر چقدر پیچ و تاب بخورند، نمی توانند چیزی که بدون تردید آینده‌ای

شگرف است را بسادگی نادیده بگیرند، همانطور که نمی توانند یک چک بانکی را نادیده بگیرند بلکه باید صبر کنند تا سررسید آن فرا برسد؛ و دقیقاً به این دلیل که آن آینده بسیار عظیم است، زمان حاضرشان باید تا حد زیادی صرف تدارک برای آن گردد، وظیفه‌ای که، مثل هر کشور جوانی، عمدتاً ماهیت مادی دارد و درجه‌ای از تفکر محافظه کارانه، چسبیدن به سنن مربوط به بنیان گذاری ملت جدید را می طلبد. نژاد آنگلو-ساکسون - آن شلسویگ-هولشتاینی‌های لعنتی، آنطور که مارکس همیشه آنها را می نامید - در هر صورت دیر شروع به جذب می کند، خصیصه‌ای که تاریخش در هر دوی اروپا و آمریکا (موفقیت اقتصادی و، بطور کلی، تکامل مسالمت آمیز سیاسی) تمایل به پروراندن آن دارد. اینجا وقایع مهم بتنهایی می توانند هر فایده‌ای داشته باشند و چنانچه، علاوه بر انتقال - اکنون تقریباً کامل شده - زمینهای در مالکیت دولت به دستان خصوصی، قرار باشد که صنعت تحت سیاست تعرفه‌ای کمتر دیوانه واری توسعه یابد و بازارهای خارجی تسخیر شوند، ممکن است امور برای مردم شما بخوبی پیش روند. در این کشور نیز مبارزات طبقاتی در طی دورهٔ رشد صنعت مقیاس بزرگ خشن تر بودند و درست در هنگام سلطهٔ بلامنازع بریتانیا در جهان بیرون زدند؛ بطور مشابه در آلمان نیز رشد صنعت مقیاس بزرگ از ۱۸۵۰ با برخاستن جنبش سوسیالیستی مصادف شده است، و در آمریکا محتمل نیست که امور متفاوت از کار درآیند. تغییر انقلابی شرایط همواره مورد احترام قرار گرفته توسط رشد صنعت است که به همین ترتیب اذهان افراد را تغییر انقلابی می دهد.

بعلاوه، آمریکایی‌ها برای مدتی طولانی با مدرک این حقیقت را به جهان اروپایی نشان داده‌اند که جمهوری بورژوایی جمهوری تاجران سرمایه داری است که در آن سیاست تنها یک بده بستان تجاری است مثل هر بده بستان تجاری دیگر - چیزی که سیاستمداران بورژوای حاکم در فرانسه برای مدتها از آن آگاه بوده‌اند و در سکوت عملی اش کرده‌اند، و درستی آن بالاخره با رسوایی پاناما^[۲] در مقیاسی ملی برای فرانسوی‌ها به خانه آورده می شود. اینطور نیست که سلطنت‌های مشروطه می توانند بخاطر پاکدامنی شان به خود بیالند، زیرا هر کدام پانامای

کوچک خودشان را دارند؛ انگلیس، رسوایی انجمن ساخت و ساز که در آن «لیبراتور» بطرز مسئولانه‌ای تعداد زیادی از سپرده‌گذاران کوچک را از پس اندازهایشان به ارزش حدود ۸ میلیون پوند «آزاد» ساخت^[۳]؛ آلمان، رسوایی‌های باره Baare و «تفنگ‌های یهودی» لووه^[۴] (که اثبات می‌کنند افسر پروسی اکنون، مثل همیشه، یک دزد است، ولی به طریقی بسیار بسیار خُرد – تنها چیزی که در مورد او متواضعانه می‌باشد)؛ ایتالیا، بانکا رومانا، که هم اکنون نزدیک به پاناما است، حدود ۱۵۰ نماینده و سناتور را خریده^[۵] و به من گفته شده که اسناد مربوط به آنها بزودی در سوییس منتشر می‌شوند؛ شلوتر Schlüter باید حواسش به هر چیزی درباره بانکا رومانا که در مطبوعات چاپ می‌گردد باشد. در روسیه مقدس شاهزاده روس مشچرسکی از بیتفاوتی‌ای که روسیه در قبال افشاگریهای پاناما از خود نشان میدهد خشمگینانه حرف می‌زند، او می‌گوید که تنها توضیح برای این امر آنست که پاکدامنی روسی با نمونه فرانسوی‌ها فاسد شده، و اینکه «ما خودمان بیش از یک پاناما در کشورمان داریم».

با این حال، قضیه پاناما آغاز پایان جمهوری بورژوایی است و ممکن است بزودی ما را در موقعیت‌های بسیار پُر مسئولیتی قرار دهد. کل دار و دسته فرصت طلب^[۶] و قسمت بزرگ دار و دسته رادیکال^[۷] تا انتها درجه درمانده و در معرض خطر اند؛ دولت در نظر دارد سر و صداها را خاموش کند ولی این دیگر ممکن نیست، زیرا مدارک مستند در دست کسانی است که مایلند آنهایی که در قدرتند را سرنگون کنند یعنی: ۱- اورلئان‌ها، ۲- وزیر سابق کنستانس، که حالا به دلیل افشاگریها درباره گذشته رسوایی آورش جایگاهی ندارد، ۳- روشفورت و بولانژست‌ها^[۸]، ۴- کورنیلوس هرتز که، با عمیقاً درگیر بودن در همه نوع کلاهبرداری، به لندن پناه برده تنها به این دلیل که راه خروجش را از طریق لودادن همدستانش بخرد. همه این افراد مدارکی بیش از حد نیاز علیه این گروه دزد دارند، ولی دست نگه می‌دارند، ابتدا و به صورت کلی تر بدین علت که همه باروتشان را یکباره خرج نکنند، دوم، به این منظور که به دولت و دادگاههای قانون زمان بدهند تا به طرز ناامیدانه‌ای از پا در آیند. تمام اینها برای آسیاب ما گندم اند؛ اطلاعات کافی بتدریج نشت می‌کند تا نه تنها دیگ را در حال جوشش

نگه دارد و رهبران^{۴} را به نحو فزاینده‌ای خراب کند، بلکه همچنین به رسوایی و افشاگریها زمان دهد تا کارشان را در دور افتاده ترین بخشهای کشور قبل از انحلال اجتناب ناپذیر مجلس و انتخابات عمومی ای، که در هر صورت نباید خیلی زود فرا رسد، انجام دهند.

اینکه چیزها بسیار به نقطه‌ای نزدیک می شوند که در آن آدمهای ما در فرانسه تنها حاکمان ممکن دولت خواهند بود آشکار است. اما این امر نباید بیش از حد سریع اتفاق افتد، افراد ما در فرانسه به هیچ وجه برای رهبری آماده نیستند. تا زمانی که چیزها مثل اکنون هستند، مطلقاً ناممکن است که بگوییم در این بین چه مراحل واسطه‌ای خواهند بود. احزاب جمهوریخواه قدیمی تا آخرین نفر ناتوان شده‌اند، در حالیکه سلطنت طلبان و مقامات کلیسا که بلیطهای بخت آزمایی پاناما^[۹] را در مقیاسی وسیع فروخته‌اند، خودشان را با آن کار شناسانده‌اند - اگر آن بولانژه احمق به خودش شلیک نکرده بود، الان سردسته بود. من کنجکاو و بدانم که آیا منطق قدیمی ناخودآگاه تاریخ فرانسه باز هم خودش را در این موقعیت اثبات خواهد کرد. شگفتی‌های بزرگ بسیاری در پیش هستند. فقط اگر در زمان وقفه‌ای که در آن هوا صاف می شود، این یا آن امیر لشکر قدرت را تصرف نکند و یک جنگ برپانگیزد؛ آن تنها خطر است.

در آلمان پیشروی بی انحراف و مقاومت ناپذیر حزب با سرعتی ثابت ادامه دارد. در همه جا موفقیت‌های کوچک برای پیشرفت مدرک ارائه می دهند. اگر لایحه ارتش^[۱۰] کمابیش آنطور که هست تصویب شود، جریان جدیدی از ناراضی‌ها ایجاد خواهد شد که برای پیوستن به صفوف ما خواهند آمد. اگر لایحه دور انداخته شود، مجلس منحل خواهد شد، انتخابات عمومی انجام می شود، و ما حداقل پنجاه کرسی در رایشتاگ به دست خواهیم آورد که، در یک درگیری، ممکن است غالب اوقات رأی تعیین کننده را به ما دهد. در هر صورت مبارزه، با اینکه شاید احتمالاً همچنین در فرانسه درگیرد، تنها در آلمان می تواند تا به آخر جنگیده شود. ولی خوب است که جلد ۱۲ {کتاب کاپیتال} اکنون بالاخره کامل می شود - البته اینطور نیست که من بتوانم بگویم آن کی خواهد بود. زمانه متلاطم می شود و توفان بر می خیزد.

از طرف خودم و آقای کائوتسکی سال بسیار خوبی را برای شما و همسرتان {کاتارینا سورگه} آرزومندم،
ارادتمند شما
ف. انگلس

نخستین انتشار در کتاب

Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, Jos. Dietzgen, Friedrich Engels, Karl Marx u. A. an F. A. Sorge und Andere, Stuttgart, ۱۹۰۶
انتشار بر طبق متن اصلی
مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] بخشی از این نامه برای اولین بار به زبان انگلیسی در نشریه زیر منتشر شد: The Labour Monthly, L., ۱۹۳۴, No. ۱۰.

[۲] **رسوایی پاناما** — یک بده بستان مشکوک در ارتباط با رشوه دادن به دولتمردان، مقامات رسمی و مطبوعات فرانسوی توسط شرکت سهامی کانال پاناما که در ۱۸۸۰ در زمان ابتکار فردینان دو لیسپس جهت احداث کانالی از میان باریکه پاناما در فرانسه تأسیس شده بود. در دسامبر ۱۸۸۸ شرکت اعلام کرد که از پرداخت دیون خود عاجز است و این امر منجر به ضرر هنگفت سهام داران کوچک و اعلام ورشکستگی‌های متعددی شد. این رسوایی مقامات فرانسوی را مجبور به آغاز یک تحقیق نمود. در ۱۹ نوامبر ۱۸۹۲ سلطنت طلبان سه سؤال درباره سقوط پاناما در مجلس نمایندگان مطرح کردند و این مجلس در ۲۱ نوامبر یک کمیسیون تحقیق ۳۳ نفره را انتخاب کرد که شامل ام. هنری برایسون، یک رادیکال، بعنوان رییسش می شد. این کمیسیون مدارک انکارناپذیری بدست آورد که نشان می دادند تعدادی از مقامات رسمی رده بالا، برای مثال، نخست وزیر سابق لوییس کلاود دو سالس دو فریسنیت و دیگران از شرکت لیسپس که می خواست وضعیت مالی واقعی و اختلاس‌هایش را مخفی کند رشوه گرفته بودند. دادگستری فرانسه با جلوتر نرفتن از محکوم کردن ف. لیسپس و تعدادی از افراد آلت دست او سعی کرد تا این رسوایی را خاموش کند (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۵۷ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس). پس از آن «پاناما» تبدیل به اصطلاحی متداول برای معاملات بزرگی که مقامات رسمی دولتی را دربر می گرفتند شد.

[۳] انگلس به یک رسوایی اشاره دارد که در ۱۸۹۲ بر سر ورشکست شدن انجمن ساخت و ساز «لیبراتور» (Liberator - آزادگر) و بانکها و انجمن‌های سازندگی وابسته بدان فاش شد. اعلام شد که بیش از هفت میلیون لیره استرلینگ، عمدتاً توسط کارگران و طبقات فقیرتر، در این مؤسسات سرمایه گذاری شده بود.

[۴] ال. باره L. Baare، یک کارخانه دار آلمانی و مدیر شرکت فولاد بوخوم به دلیل گریز مالیاتی و دیگر دسیسه‌ها به دادگاه برده شد. رسیدگی به مسئله تفنگ‌های تأمین شده برای ارتش آلمان (نزدیک به نیم میلیون قبضه) توسط شرکت یهودی لووه و شرکا Löwe & Co. در ۱۸۹۲ در دستور کار رایش‌تاک بود. در همان سال جزوه ضد یهودی هرمان آلوارت با عنوان *Neue Enthüllungen. Judenflingen* در درسدن منتشر شد. این جزوه ایسیدور لووه، یک تولیدکننده سلاح، را متهم به تحویل دادن تفنگ‌های معیوب به ارتش آلمان کرد. مالکان شرکت به دلیل افترا از نویسنده شکایت کردند. در دسامبر ۱۸۹۲ آلوارت در مورد اتهام افترا گناهکار شناخته شد و به پنج ماه زندان محکوم گشت.

[۵] منظور انگلس سوء استفاده‌های بزرگ در فعالیت بانکا رومانا است که پس از بحث‌های انجام شده در پارلمان ایتالیا در دسامبر ۱۸۹۲ - ژانویه ۱۸۹۳ فاش شد. افراد دخیل در این بده بستان‌های مشکوک دولتمردان، نمایندگان پارلمان، وکلا، روزنامه نگاران و سایرین بودند. این ماجرای رسوایی آور، با اشاره به کلاهبرداری شرکت پاناما، به پانامینو معروف شد. جرعه مباحثات با بیانیه یکی از نمایندگان، ناپولیونه کولاجانی، زده شد. انگلس با مقاله «پانامای ایتالیایی» (مراجعه نمایید به جلد ۲۷ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۳۵۶-۶۰) که در فوریه ۱۸۹۳ در *Vorwärts* منتشر شد واکنش نشان داد. برای اطلاع از جزئیات بیشتر اصطلاح پاناما به توضیح شماره ۶۰ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید.

[۶] **فرصت طلبان** - یک حزب بورژوازی جمهوریخواه معتدل که پس از انشعاب ۱۸۸۱ در حزب جمهوریخواه و تشکیل حزب رادیکال چپ‌گرا به ریاست ژرژ کلمانسو پدید آمد (به توضیح شماره ۸۶ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید). این عنوان در ۱۸۷۷ توسط روزنامه نگاری بنام هنری روشفورت از روی کلمات ل. گامبتا، رهبر «معتدل‌ها»، مبنی بر اینکه اصلاحات باید در «فرصتی مناسب (en temps opportun) انجام شوند»، ابداع شد.

[۷] **رادیکال‌ها** - در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، یک گروه پارلمانی در فرانسه که سابقاً متعلق به حزب جمهوریخواهان معتدل («فرصت طلبان») بود با این عنوان خوانده می شد. رادیکال‌ها عمدتاً متکی به خرده بورژوازی و تا حدی بورژوازی متوسط بودند؛ آنها از مطالبات مشخص بورژوا - دمکراتیک نظیر مجلس مقننه واحد، جدایی کلیسا از دولت، یک مالیات بر درآمد تصاعدی، محدود کردن ساعات کار روزانه و دیگران مسائل اجتماعی حمایت می کردند. رادیکال‌ها توسط ژ. کلمانسو رهبری می شدند. این گروه با نام رسمی حزب رادیکال جمهوریخواه و رادیکال - سوسیالیست (Parti

républicain radical et radical-socialiste) که در ۱۹۰۱ تشکیل شد معروف گشت.

[۸] **بولانژیسم Boulangism** – جنبشی که در اواسط دهه ۱۸۸۰ در فرانسه پدید آمد؛ نام آن از رهبرش امیر لشکر ژرژ بولانژه، وزیر جنگ در ۱۸۸۶-۸۷ گرفته شده. این جنبش بیانگر دیدگاههای شوونیسم ارتجاعی بود. بولانژیست‌ها با توسل به غرور ملی فرانسوی که متعاقب از دست دادن آلزاس – لورن در جنگ ۱۸۷۰-۷۱ فرانسه و پروس جریحه دار شده بود، برای مدتی موفق شدند حمایت مردمی قابل توجهی را جذب آرمانشان کنند و نظامیان رده پایین را تحت تأثیر قرار دهند. بولانژیست‌ها که بر روی نارضایتی عمومی از سیاستهای داخلی جمهوریخواهان بورژوا سرمایه گذاری می کردند، تدارک یک کودتا را برای احیای سلطنت در فرانسه می دیدند. با این حال جنبش بولانژیست به دلیل گامهای برداشته شده با پشتیبانی نیروهای مترقی توسط دولت جمهوریخواه دچار شکستی مفتضحانه شد و رهبران آن از فرانسه گریختند.

[۹] در ۱۸۸۸ شرکت کانال پاناما (به توضیح شماره ۶۰ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید)، با یاری مجلس نمایندگان که با رشوه خریداری شده بود و با دور زدن قوانین فرانسه که بخت آزمایی را ممنوع می کردند، اجازه انتشار اوراق بخت آزمایی – قرضه را دریافت کرد.

[۱۰] اشاره است به پیش نویس قانون مطرح شده در رایشتاگ در ۲۳ نوامبر ۱۸۹۲ توسط وزیر جنگ ورد و رییس ستاد کل ارتش والدرسی که افزایش قدرت عددی نیروهای مسلح آلمان را طی هفت سال تأمین می کرد. قدرت متوسط سالانه این ارتش ۴۹۲۰۶۸ نفر تعیین شده بود؛ پیشنهاد می شد که یک دوره خدمت دو ساله در پیاده نظام، که می توانست توان عملیاتی ماشین جنگی را ۳۰٪ افزایش دهد، مرسوم شود. افزایش برنامه ریزی شده در قدرت نیروهای زمینی از مجموع همه توسعه‌های قبلی، تا سال ۱۸۷۴، فراتر می رفت. اینطور برنامه ریزی شده بود که رشد چشمگیر در هزینه‌های نظامی با افزایش مالیات بر کالاهای مصرفی جبران شود. این نارضایتی گسترده‌ای را در بین توده‌های مردم و همچنین برخی احزاب سیاسی بورژوا برانگیخت. در ۶ مه ۱۸۹۳ اکثریت رایشتاگ پیش نویس لایحه دولت را رد کرد. در همان روز قیصر رایشتاگ را دو سال زودتر از موعد منحل کرد. پس از یک انتخابات جدید، در ژوئن ۱۸۹۳، پیش نویس مشابهی توسط رایشتاگ تصویب شد.

زیرنویس‌ها

{۱} هر دو اثر توسط ف. انگلس نوشته شده‌اند. مراجعه نمایید به جلد ۴ و ۲۵ از مجموعه آثار مارکس و انگلس. – ویراستار.

{۲} در متن اصلی از اصطلاح لاتین non plus ultra استفاده شده است. – مترجم.

{۳} puritanism – آیین پاک دینان مسیحی. – مترجم.

{۴} در متن اصلی از کلمه فرانسوی dirigeants استفاده شده است. – مترجم.

نامه انگلس به فریدریش آدولف سورگه^[۱]

در هابوکن

لندن، ۱۸ مارس ۱۸۹۳

سورگه عزیز،

ما دو هفته را کنار دریا در ایست‌بورن گذراندیم^[۲]، جایی که هوایی عالی داشتیم و بدین خاطر با گرفتن نیروی تازه بسیار بازگشتیم. حالا باز هم می‌توانیم به کار بپردازیم. ولی فصل دید و بازدید بار دیگر برایمان فرا می‌رسد – یکشنبه بعد (یک هفته از فردا) کنفرانس بروکسل درباره کنگره زوریخ برگزار خواهد شد^[۳]، هنگامی که بیل برای چند روز سری به اینجا خواهد زد^[۴]، لافارگ‌ها همزمان خواهند آمد و من خوشحالم که بار دیگر آن مرد جوان را اینجا به دام انداخته‌ام تا بتوانیم با هم در مورد امور مربوط به فرانسه بحث طولانی کنیم. با این حال من هنوز وقت کافی دارم پیشگفتار جلد ۲^[۵] را تمام کنم زیرا اکنون قسمت عمده کار را انجام داده‌ام.

موضوع نشریه سوسیالیست حالا دیگر حل و فصل شده است.

به نظر می‌رسد که سقوط تنها راه حل ممکن برای تجارت نقره در آمریکا است.^[۵] زیرا به نظر می‌رسد که کلیولند نه قدرت و نه شجاعت شکستن این حلقه معیوب فساد را داشته باشد. این واقعاً خوب خواهد بود که یک بحران رخ دهد. یک ملت – یک ملت جوان – که اینقدر به «عادتش» مفتخر است و همزمان اینقدر وحشتناک در زمینه تئوری کله خر است تنها می‌تواند چنین وسواس^[۲] ریشه داری را به قیمت آسیب زدن به خودش از بین ببرد. این ایده به ظاهر منطقی که اگر فرد هنگام نیاز پولی نداشته باشد به این دلیل است که پول کافی در کل

به روحیه اعضای کارگر انجمن خودشان شوند. آنها خشمگین و نگرانند ولی بی فایده است – یا همچون افسران بدون سرباز تنها می مانند، یا همنوایی می کنند. گزینه اول محتمل تر و همچنین مطلوب تر است.

حزب کارگر مستقل^[۸] – بعنوان آخرین تازه وارد – با خودش تعصبات ریشه دار کمتری آورده، حاوی عناصر خوبی است و تا حدی که کارگران شمال می توانند قضاوت کنند اصیل ترین بیان جنبش کنونی است. صحیح است که در بین رهبرانش همه نوع افراد عجیب و حتی بسیاری از بهترینها وجود دارند که، نظیر آمریکا، جایی که شما زندگی می کنید، عادت رقت انگیز محفل گرایی سیستم پارلمانی را یافته اند، ولی آنها حمایت توده هایی را دارند که یا به آنها خواهند آموخت که درست رفتار کنند و یا آنها را از کشتی بیرون می اندازند. آنها هنوز مرتکب اشتباهات بزرگ بسیاری می شوند، ولی بدترین مخاطرات تمام شده اند و من اکنون انتظار پیشرفت سریعی که بدون واکنش هایی در آمریکا نخواهد بود را دارم.

در آلمان وضعیت تقریباً به نقطه بحرانی رسیده است. بر طبق گزارشهای اخیر درباره جلسات کمیته نظامی یک سازش به زحمت میسر به نظر می رسد.^[۹] دولت تغییر سمت دادن را برای آقایان مرکز^[۱۰] و آزاداندیشان^[۱۱] ناممکن می کند^{۴} و یک اکثریت نمی تواند بدون ۴۰ یا ۵۰ نفر از آنها حاصل شود. بنابراین یک انحلال و انتخابات جدید در پیش خواهد بود. اگر همه چیز خوب به پیش رود، من اینطور حساب می کنم که ما دو و نیم میلیون رأی بدست خواهیم آورد، زیرا تعدادمان با سرعت زیادی افزایش یافته. ببل ۵۰ یا ۶۰ کرسی تخمین می زند، زیرا جغرافیای حوزه های انتخاباتی به نفع ما نیست و دیگران همه بر ضد ما دسته بندی می کنند تا در دور دوم رأی گیری نتوانیم حتی اقلیتهای قابل توجه را به اکثریتهای تبدیل کنیم. من ترجیح می دهم که امور مثل سابق تا ۱۸۹۵ به پیش روند، در آن هنگام ما باید قادر باشیم که تأثیری از نوعی بسیار متفاوت بگذاریم، ولی هر اتفاقی که بیافتند، همه چیز، از ریشتر تا ویلی کوچولو^{۵}، باید به ما در این مسیر کمک کند.

مرد جوانی از تگزاس، ف. ویسن اهل بیرد، از من خواست بیانیه‌ای بدهم در محکوم کردن نامزدی کاندیداها 'برای ریاست جمهوری' بمثابة نفی پرنسپ انقلابی، چرا که مقصود الغای پُست ریاست جمهوری بوده، من برایش جوابی که در همین پاکت هست را فرستادم. اگر یک روایت تحریف‌شده از آن منتشر شد، لطف کنید و ترتیبی بدهید که 'روزنامه مردم' *Volkszeitung* این را منتشر کند.

امیدوارم که شما و همسران از سلامتی بیشتری برخوردار باشید. دروهای گرم به شما از طرف خانم کائوتسکی و ارادتمند شما
ف. انگلس

ما شرح مباحثه درباره سازمان آینده انجمن را برای شما فرستادیم.^[۱۲] ممکن است که روزنامه‌ها هنگامی که ما نبودیم قدری نامنظم منتشر شده باشند، ولی باید کامل باشد.

برای اولین بار با اندکی تلخیص در این کتاب منتشر شد:

Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, Jos. Dietzgen, Friedrich Engels, Karl Marx u. A. an F. A. Sorge und Andere, Stuttgart, ۱۹۰۶

و متن کامل آن به زبان انگلیسی برای اولین بار در نشریه «علم و جامعه»، جلد II، شماره ۳، نیویورک، ۱۹۳۸ منتشر شد.
انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] گزیده‌ای از این نامه برای اولین بار به زبان انگلیسی در نشریه زیر منتشر شد: *The Labour Monthly, L., ۱۹۳۴, No. ۱۲*

متن کامل به زبان انگلیسی در نشریه «علم و جامعه» (*Science and Society*)، نیویورک، ۱۹۳۸، جلد ۱۱، شماره ۳ منتشر شد. [در توضیح زیر متن انگلیسی، بجای جلد ۱۱ جلد II ذکر شده. - مترجم فارسی]

[۲] انگلس از ۱ تا ۱۷ مارس ۱۸۹۳ در ایست‌بورن یا حومه آن استراحت می‌کرد. [۳] کنفرانس برگزار شده توسط نمایندگان احزاب سوسیالیست اروپایی در تدارک برای سومین کنگره قریب الوقوع بین المللی سوسیالیستی کارگران در زوریخ (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۲۲۹ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس). این کنفرانس به ابتکار کمیته سازماندهی (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۲۷ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس) روز ۲۶ مارس ۱۸۹۳ در بروکسل برگزار شد؛ نمایندگان ۶ کشور اروپایی در آن شرکت داشتند. تصمیمات آن نمایندگان کنگره قریب الوقوع را تشویق به تصدیق نیاز طبقه کارگر به مبارزه سیاسی می‌نمود. یکی از اهداف این مطالبه بازداشتن آنارشیست‌ها از شرکت در کنگره بود.

[۴] بیل از ۲۸ مارس تا ۴ آوریل ۱۸۹۳ یا در آن حدود با انگلس در لندن دیدار می‌کرد.

[۵] اشاره است به کشمکش طرفداران سیستم دو فلزی (*bimetallism*) و طرفداران یک استاندارد طلای واحد. در ۱۸۹۰، تحت قانون خرید نقره شرم، تقاضای غرب برای ضرب سکه فلزی بیشتر و بیشتر مشاهده شد. ولی همانطور که پیش بینی می‌شد، طلا احتکار و از چرخه خارج گشت و نسبت نقره به طلا در ۱۸۹۳ به ۱:۲۶٫۵ رسید. در تابستان آن سال، تحت کابینه کلیوند، کنگره مجبور شد قانون شرم را لغو کند تا جلوی نایاب شدن کامل طلا را بگیرد. تا پایان قرن نوزدهم طلا بمثابه استاندارد پولی واحد در ایالات متحده کاملاً احیا شد. انگلس ارزیابی اش از این تحولات را در نامه مورخ ۲ دسامبر ۱۸۹۳ به سورگه بیان کرد (مراجعه نمایید به صفحات ۲۳۵-۲۳۶ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[۶] **فدراسیون سوسیال دمکرات** - یک سازمان سوسیالیست بریتانیایی که در اوت ۱۸۸۴ تشکیل شد و پایه آن فدراسیون دمکراتیک بورژوا - رادیکال بود؛ عناصر سوسیالیست ناهمگون، عمدتاً روشنفکران و بخشی از کارگران فعال سیاسی را متحد می‌نمود. فدراسیون در برنامه‌اش اظهار می‌داشت که کل ثروت ملت باید متعلق به تنها منبع آن، کار، باشد. همچنین اجتماعی کردن وسایل تولید، توزیع و مبادله را بعنوان اهدافش معین و به نفع جامعه‌ای از «کار آزاد شده» اعلام موضع کرد. آن نخستین برنامه سوسیالیستی بریتانیا بود که عمدتاً بر مبنای عقاید مارکسیستی قرار داشت. رهبری فدراسیون در دست هنری هیندمن بود که به روشهای رهبری اقتدارگرایانه تمایل داشت و حامیان‌اش انجام کار در اتحادیه‌های حرفه‌ای را لازم نمی‌دیدند، موضعی که بطور اجتناب ناپذیری به جدایی این سازمان از توده‌های طبقه کارگر انجامید. گروهی از سوسیالیست‌های درون فدراسیون (النور مارکس - اولینگ، ادوارد اولینگ، ویلیام موریس، تام مان و دیگران) با هیندمن مخالفت و از پیوندهای نزدیک تر با جنبش طبقه کارگر طرفداری نمودند. اختلافات بر سر مسائل تاکتیکی و همکاری بین

المللی به انشعاب و تشکیل یک سازمان مستقل انجامید - اتحادیه سوسیالیستی (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۳۶ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[۷] **فابین‌ها Fabians** - اعضای جامعه فابیانی که در ۱۸۸۴ توسط روشنفکران دارای تمایلات دموکراتیک تشکیل شد. نام آن از کوئینتوس فابیوس ماکسیموس، سردار رومی قرن سوم پیش از میلاد، که به دلیل تاکتیک‌های محتاطانه‌اش در جنگ علیه هانیبال به کونکتاتور («تأخیرانداز») ملقب گشت، گرفته شد. جامعه فابیانی اعضای برجسته‌ای نظیر سیدنی و بثاتریس وب، برنارد شو، اچ. بلاند و دیگران را دربر داشت. سازمان‌های محلی آن مورد حمایت کارگران صنعتی که جذب انتقاد تند از نظم سرمایه داری در انتشارات فابیانی شده بودند قرار گرفتند. با این حال، بجز در ۱۸۹۲، هنگامی که تعدادی از سوسیالیست‌های طبقه کارگر «بی خانمان» را جذب کرد، تعداد کارگران واقعاً «فعال» (یعنی اعضای غیر رسمی اتحادیه‌های حرفه‌ای) هیچگاه از ۱۰ درصد اعضای قابل شناسایی، و احتمالاً اگر کل اعضا شمرده می شدند حتی کمتر، فراتر نرفت. فابین‌ها با رد امکان تغییر انقلابی جامعه بورژوازی، گمان می کردند که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم با اجرای اصلاحات در چارچوب به اصطلاح سوسیالیسم مدنی ممکن است. در سال ۱۹۰۰ جامعه فابیانی به حزب کارگر پیوست.

[۸] **حزب مستقل کارگر** توسط رهبران اتحادیه‌های حرفه‌ای جدید در کنفرانس برادفورد در ۱۳-۱۴ ژانویه ۱۸۹۳، در موقعیتی که با اوج گیری اعتصابات و جنبش برای مداخله بیشتر طبقه کارگر بریتانیا در سیاست مشخص می شد، تأسیس شد. رهبر حزب کی هاردی بود. حزب مستقل کارگر در برنامه‌اش از مالکیت جمعی وسایل تولید، روزکار هشت ساعته، ممنوعیت کار کودکان، بیمه اجتماعی، کمک هزینه‌های بیکاری و دیگر مطالبات طرفداری می کرد. رهبری حزب در فعالیتهای عملی اش بر اشکال پارلمانی مبارزه تمرکز می کرد. در سال ۱۹۰۰ حزب مستقل کارگر به حزب کارگر پیوست. [۹] اشاره است به پیش نویس قانون مطروح شده در رایشتاگ در ۲۳ نوامبر ۱۸۹۲ توسط وزیر جنگ

ورد *Werd* و رئیس ستاد کل ارتش والدرسی *Waldersee* که افزایش قدرت عددی نیروهای مسلح آلمان را طی هفت سال تأمین می کرد. قدرت متوسط سالانه این ارتش ۴۹۲۰۶۸ نفر تعیین شده بود؛ پیشنهاد می شد که یک دوره خدمت دو ساله در پیاده نظام، که می توانست توان عملیاتی ماشین جنگی را ۳۰٪ افزایش دهد، مرسوم شود. افزایش برنامه ریزی شده در قدرت نیروهای زمینی از مجموع همه توسعه‌های قبلی، تا سال ۱۸۷۴، فراتر می رفت. اینطور برنامه ریزی شده بود که رشد چشمگیر در هزینه‌های نظامی با افزایش مالیات بر کالاهای مصرفی جبران شود. این ناراضی‌گری گسترده‌ای را در بین توده‌های مردم و همچنین برخی احزاب سیاسی بورژوا برانگیخت. در ۶ مه ۱۸۹۳ اکثریت رایشتاگ پیش نویس لایحه دولت را رد کرد. در همان روز قیصر رایشتاگ را دو سال زودتر از موعد منحل کرد. پس از یک انتخابات جدید، در ژوئن ۱۸۹۳، پیش نویس مشابهی توسط رایشتاگ تصویب شد.

[۱۰] مرکز - یک حزب سیاسی کاتولیکهای آلمان که در ۱۸۷۰-۷۱ در نتیجه اتحاد بین فراکسیونهای کاتولیک مجلس ایالتی (*Landtag*) پروس و رایشتاگ آلمان تشکیل شد (کرسی‌های نمایندگان آنها در مرکز سالن مجلس قرار داشت). حزب مرکز، بمثابة یک قاعده، با مانور دادن بین احزابی که پشتیبان دولت بودند و گروههای اپوزیسیون چپ‌گرای رایشتاگ، موضعی بینابینی می گرفت. تحت پرچم کاتولیسیسم اقشار اجتماعی ناهمگون روحانیت، آریستوکراسی زمیندار، بورژوازی، بخشی از دهقانان عمدتاً دارای زمینهای کوچک و متوسط، همچنین کارگران کاتولیک در غرب و جنوب غربی آلمان را جمع می کرد. مرکزی‌ها، علیرغم مخالفت با دولت بیسمارک، به نفع قوانین ضد کارگری و ضد سوسیالیستی او رأی دادند. انگلس در اثرش «نقش قهر در تاریخ» (مراجعه نماید به صفحات ۴۵۳-۵۱۱ از جلد ۲۶ مجموعه آثار مارکس و انگلس) و مقاله «بعد چه؟» (مراجعه نماید به صفحات ۷-۱۱ از جلد ۲۷ مجموعه آثار مارکس و انگلس) تحلیلی مفصل از مرکز ارائه داد. حزب مرکز از سال ۱۸۹۳ تعداد ۱۹۶ کرسی از ۳۹۷ کرسی رایشتاگ را در اختیار داشت و می توانست در صورت وقوع اختلاف در بین دیگر احزاب نقشی تعیین کننده ایفا کند.

[۱۱] حزب آزاداندیشان آلمان (*Die Deutsche Freisinnige Partei*) در ۱۸۸۴ با ادغام حزب ترقیخواه *Fortschrittspartei* و جناح چپ ملی - لیبرال تشکیل شد. یکی از رهبران آن اویگن ریشر *Eugen Richter*، یک نماینده رایشتاگ بود. این حزب بیانگر منافع بورژوازی کوچک و متوسط مخالف دولت بیسمارک بود. در ۱۸۹۳ به دو دسته منشعب شد (مراجعه نماید به توضیح شماره ۲۲۳ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[۱۲] در جریان بحث‌های رایشتاگ در اواخر ۱۸۹۳ در مورد بودجه دولتی ۱۸۹۳-۹۴، نمایندگان بورژوا نمایندگان سوسیال - دمکرات را متهم کردند که گویا آنها چیزی بجز برانگیختن ناراضی مردم را نمی خواهند ولی قادر نیستند توضیح دهند که دولت سوسیالیستی آینده را چطور مجسم می کنند. آگوست بیل در دو نطق پارلمانی اش در ۳ و ۶ فوریه ۱۸۹۳ به این اتهام پاسخ گفت و اصول بنیادین سوسیالیستی را تشریح نمود. او می خواست بر روی ناراضی گسترده و ناتوانی دولت سلطنتی در مقابله با بحران اقتصادی قریب الوقوع حساب کند. برای چند روز این مسئله موضوع بحث‌هایی در رایشتاگ و فرصتی بود که نمایندگان سوسیال - دمکرات از آن جهت شرح دادن عقایدشان استفاده کردند. آ. اشتوکر *A. Stoecker*، در صحبت ۷ فوریه اش به نمایندگی از جناح راست، گفت که پس از سخنرانی دلیو، لیکنخت او هیچ چیز اظهار نخواهد داشت زیرا او در ابتدا قصد داشت به مباحثات خاتمه دهد و این را پیشنهاد کرده بود. بحث در آنجا متوقف شد.

زیرنویسها

{۱} از سرمایه. - ویراستار.

{۲} انگلس در متن اصلی از عبارت فرانسوی *idée fixe* استفاده کرده است. - مترجم.

- {۳} *Tussy* – نام مستعار النور مارکس، دختر کارل مارکس. – مترجم.
- {۴} مراجعه نمایید به صفحه ۱۰۱ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس. – ویراستار.
- {۵} منظور ویلهلم دوم است. – ویراستار.
- {۶} مراجعه نمایید به صفحه ۱۱۹ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس. – ویراستار.

نامه انگلس به کارل کائوتسکی^[۱]

در اشتوتگارت

لندن، ۱۱ فوریه ۱۸۹۱

کائوتسکی عزیز،

بخاطر دو نامه‌ای که فرستادید از شما بسیار سپاسگزارم.^[۲] نامه‌های بیل و شیل را همراه این نامه برمی‌گردانم.

تحریم اعمال شده علیه من توسط برلینی‌ها هنوز برداشته نشده است؛ خبری از هیچ نامه‌ای نیست و واضح است که آنها هنوز تصمیم شان را نگرفته‌اند. برعکس، هامبورگر اکو سرمقاله‌ای بسیار منصفانه چاپ کرد^[۳] درباره اینکه آقایان هنوز خیلی به لاسالیسم آلوده‌اند و در حقیقت به سیستم حقوق اکتسابی قسم یاد می‌کنند.^[۴] از روی این و از روی فرانکفورتر زایتونگ، من همچنین برداشت کردم که حمله مطبوعات اپوزیسیون در اوجش قرار داشت، چنانچه در حال فرونشستن نبود. هنگامی که از آن – که تاکنون تا جایی که من می‌توانم بینم، بسیار ملایم بوده است – بگذرند آقایان از اضطراب اولیه شان درخواهند آمد. در مقابل، طرف مکاتبه برلینی آدلر (آ. براون؟) در واقع از من بخاطر منتشر کردن آن چیز تشکر کرده است.^[۵] اگر چند تا صدای اینچنینی دیگر پیدا شوند اپوزیسیون از بین می‌رود.

برای من آشکار شد که آن سند عمداً خوابانده و از بیل در مه / ژوئن ۱۸۷۵، هنگامی که او به من اطلاع داد که تاریخ آزادی اش از زندان ۱ آوریل بوده، مخفی شده است؛ البته، من برای او نوشته‌ام^[۶] و گفته‌ام که او باید آن را دیده باشد مگر آنکه «چیزی تبهکارانه» اتفاق افتاده باشد. اگر ضروری باشد، من در زمان مناسب از او تقاضا خواهم کرد که به این نکته

جواب دهد. این سند برای مدتی طولانی در دست لیکنخت بود که براهه با قدری سختی توانست آن را پس بگیرد؛ لیکنخت می خواست آن را کلاً برای خودش نگه دارد تا از آن برای نسخه نهایی برنامه استفاده کند. چگونگی آن احتیاجی به گفتن ندارد.

مقاله لا فارگ^[۷] را توسط پست سفارشی کتاب بصورت یک نسخه آماده نشر برای من بفرستید؛ من مشکلات جزئی را رفع خواهم کرد. همچنین مقاله او درباره پادلفسکی^{۱} کاملاً خوب و بسیار مفید بود، با توجه به اینکه *Vorwärts* امور سیاسی فرانسه را به نحو بدی نمایش می دهد. در مجموع به نظر می رسد که ویلهلم^{۲} در این زمینه شانس ندارد. او همیشه جمهوری فرانسه را تا حد بالا بردن آن به عرش اعلا می ستاید در حالیکه گسد، مخبری که او خودش منصوب کرده، طرفدار از هم گسستن آن است.^[۸]

اعلامیه رسمی گروه پارلمانی^[۹]، با جلوداری شیپل، برای من امری کاملاً بی تفاوت است. اگر آنها بخواهند، من آماده ام تأیید کنم که عادت ندارم اجازه آنها را بخواهم. اینکه آیا آنها با انتشار موافقت خواهند کرد یا نه برای من یکسان است. غبطه حق شان برای تأیید نکردن این و آن را نیز نخواهم خورد. در نظر ندارم که پاسخ دهم، مگر آنکه امور طوری از کار درآیند که من را کاملاً مجبور به آن کار کنند. پس منتظر می مانیم و می بینیم.

درباره آن برای بیل نمی نویسم، زیرا نخست خودش باید به من اطلاع دهد که بالاخره به چه نظری نسبت به موضوع رسیده، دوم، هر قطعنامه ای به امضای همگان در گروه پارلمانی می رسد، چه به آن رأی داده باشند و چه نداده باشند. در ضمن، بیل به اشتباه فکر می کند که من به خودم اجازه می دهم درگیر جدالی زنده شوم. برای آن کار، آنها ابتدا مجبورند من را با دروغها و چیزهای دیگری تحریک کنند که نتوانم نادیده شان بگیرم. برعکس، من که گذشته از همه اینها هیچ دلیلی برای عصبانیت ندارم و فقط بسیار مشتاقم که آن پل – پل شناور، پل چوب بستی، آهنی، سنگی یا حتی پل طلایی – را از بین پرتگاه یا شکافی که بیل گمان کرد بزرگی آن را از دور دیده است بسازم، قطعاً با روحیه آشتی اشباع شده ام.

عجیب است! شپیل حالا دربارهٔ خیلی از لاسالی‌های قدیمی می‌نویسد که به لاسالیسم شان مفتخرند – با این حال زمانی که آنها اینجا بودند^[۱۰]، همه متفق القول بودند که هیچ لاسالی‌ای در آلمان باقی نمانده! در واقع، به این دلیل بود که من بسیاری از ملاحظاتم را کنار گذاشتم. سپس بیل نیز با گفتن اینکه تعداد زیادی از بهترین رفقا احساس می‌کنند که به آنها جداً اهانت شده، با دیگران هم آهنگ می‌شود. اگر [چنین باشد]^{۳}، آنها باید امور را طوری که واقعاً بودند برای من [توصیف می‌کردند]^{۳}.

در واقع، اگر شما اکنون، ۱۵ سال بعد، نمی‌توانید نظراتان را دربارهٔ چرندیات تئوریک لاسال و مأموریت پیغمبرگونهٔ او بیان کنید، پس چه وقت قادر خواهید شد این کار را انجام دهید؟ با این حال، حزب همانطور که هست، کمیتهٔ اجرایی، گروه پارلمانی و همهٔ دیگران^{۴} توسط قانون ضد سوسیالیستی^[۱۱] از همهٔ سرزنش‌ها بجز پذیرفتن چنین برنامه‌ای معاف شده‌اند (و راهی برای دور زدن این وجود ندارد). تا زمانی که آن قانون اجرا می‌شد مسئلهٔ هر نوع تجدیدنظری نمی‌توانست مطرح باشد؛ به محض اینکه برداشته شد تجدیدنظر در دستور کار قرار گرفت. پس آنها چه چیز بیشتری می‌خواهند؟

همچنین ضروری است که آقایان بالاخره عادت دست نزدن به مقامات حزبی – خادمان شان – و چاپلوسی آنها را بمثابة بوروکراتهای خطاناپذیر کردن، بجای برخورد انتقادی به آنها، دور اندازند.

ارادتمند شما

ف. ا.

شما بدون شک شنیده‌اید که اولینک بجای برادلگ برای نورث همپتون نامزد شده است.^{۵} دعوت از طرف شاخه‌های فدراسیون سوسیال-دمکرات^[۱۲] در محل و کارگران صنایع گازی انجام شد. او به آنجا رفت و اظهارات تندش با تحسین بسیاری همراه شد. او از ۹۰۰-۱۰۰۰

رأی اطمینان یافته بود. ولی او برای هزینه‌های انتخاباتی پس انداز نداشت و هنگامی که از جانب یک مأمور توری پرداخت هزینه‌ها به او پیشنهاد شد، با عصبانیت ردش کرد. بنابراین او نامزد نشد، بلکه از این به بعد بعنوان کاندیدای کارگری از نورث همپتون نامزد خواهد شد.

نخستین انتشار به صورت کامل در

Aus der Frühzeit des Marxismus. Engels Briefwechsel mit Kautsky, Prag, ۱۹۳۵
انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۴۹

توضیحات

[۱] به احتمال زیاد، این نامه در پاسخ به نامه‌های ۷ و ۲۵ نوامبر ۱۸۹۰ کائوتسکی نوشته شده. نامه ۷ نوامبر پیدا نشده است. نامه ۲۵ نوامبر به موضوع کمک کائوتسکی برای کار جلد چهارم سرمایه می پرداخت.

[۲] اشاره است به نامه‌های ۶ و ۹ فوریه ۱۸۹۱ کائوتسکی که او در آنها انگلس را از واکنش‌های محافل سوسیال - دمکرات به انتشار «انتقاد از برنامه گوتا» در *Neue Zeit* و تلاش بیل و لیکنخت برای جلوگیری از انتشارش مطلع کرد.

[۳] مقاله مورد بحث با عنوان '*Zur Kritik des sozialdemokratischen Programms*' (هامبورگر اکو *Hamburger Echo*، شماره ۳۳، ۸ فوریه ۱۸۹۱)، که بر اهمیت نامه‌های مارکس درباره برنامه تأکید می کرد، توسط انگلس، جهت حل مسئله برنامه جدید سوسیال - دمکراسی آلمان منتشر شد.

[۴] آوردن عبارت سیستم حقوق اکتسابی توسط انگلس اشاره‌ای است به اثری از لاسال با همین عنوان:

Das System der erworbenen Rech. Eine Versöhnung des positiven Rechts und der Rechtsphilosophie

منتشره در دو بخش. لایپزیگ، ۱۸۶۱. جهت مشاهده یک ارزیابی از این اثر به صفحات ۳۳۰-۳۱ از جلد ۴۱ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید.

[۵] در ۶ فوریه ۱۸۹۱، روزنامه *Arbeiter-Zeitung* وین، شماره ۶، در ستون '*Deutschland*' گزارش داد که یک سند دارای اهمیت تئوریک و عملی بسیار، انتقاد مارکس از

برنامه پذیرفته شده توسط حزب آلمان در کنگره ۱۸۷۵ گوتا، توسط انگلس در آلمان منتشر شده است. نویسنده گزارش، آدولف براون، درباره خدمت ارائه شده توسط انگلس اشاره کرد: «زمان آن رسیده که بنیان‌های تئوریک حزبمان را با شفافیت کامل و بدون سازش فرموله کنیم، بنابراین کتاب حاضر حقیقتاً بسیار بهنگام چاپ شده است.» [۶] ویراستاران نسخه اصلی این نامه را در اختیار ندارند.

[۷] این مقاله نوشته شده توسط پل لافارگ برای *Neue Zeit* در آن چاپ نشد. کائوتسکی در نامه ۶ فوریه خودش برای انگلس آن را در هم ریخته و حاوی اشتباهات جدی توصیف کرد و پرسید که باید با آن چه کند. این مقاله بعداً در *La Revue socialiste, t. XVI*، شماره ۹۳، ۱۸۹۲، تحت عنوان *'La théorie de la valeur et de la plus-value de Marx et les économistes bourgeois'* منتشر شد. جهت مشاهده ارزیابی انگلس از آن مراجعه نمایید به صفحات ۱۴۰-۴۲ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس.

[۸] ژول گسد در *'Briefe aus Frankreich'* (نامه‌هایی از فرانسه) که در *Vorwärts* شماره‌های ۲۳ و ۲۵ مورخ ۲۸ و ۳۰ ژانویه ۱۸۹۱ چاپ شد سیاست جمهوریخواهان بورژوازی معتدل («فرصت طلبان») به رهبری ژان آنتوان کنستانس، پیر موریس روفیه و دیگران را افشا کرد. او نشان داد که هدف آن فرونشاندن جنبش طبقه کارگر در کشور بود و جمهوری را در خطر قرار می‌داد.

[۹] در ۱۳ فوریه ۱۸۹۱ *Vorwärts* (شماره ۳۷) سرمقاله‌ای نوشته شده توسط ویلهلم لیبنخت با عنوان *'Der Marx'sche Programm-Brief'* داشت که در آن گروه سوسیال - دمکرات رایشتاگ مخالفتش را با ارزیابی از برنامه گوتا و نقش لاسال در انتقاد مارکس بیان کرد. [۱۰] اشاره است به اقامت آگوست بیل، ویلهلم لیبنخت و پل سینگر در لندن، از ۲۷ نوامبر تا اوایل دسامبر ۱۸۹۰، بعنوان مهمانان انگلس به مناسبت تولد هفتاد سالگی اش (همچنین مراجعه نمایید به توضیح شماره ۹۰ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[۱۱] **قانون ضد سوسیالیستی**، که به ابتکار دولت بیسمارک و با تصویب رایشتاگ در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۸ اجرا شد، علیه جنبش سوسیالیستی و جنبش طبقه کارگر جهت داده شده بود. حزب سوسیال - دمکرات آلمان عملاً به زیر زمین رانده شد. تمام سازمانهای حزب و سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر و مطبوعاتشان ممنوع شدند، نوشته‌های سوسیالیستی توقیف گشتند و سوسیال - دمکراتها هدف انتقام جویی قرار گرفتند. با این حال، حزب سوسیال - دمکرات با کمک فعالان مارکس و انگلس موفق شد بر هر دوی گرایشهای فرصت طلبانه (ادوارد برنشتین) و «فوق چپ» (ج. موس و همکارانش) در صفوفش غلبه کند و توانست، توسط ترکیب کردن فعالیتهای زیر زمینی با استفاده مؤثر از امکانات قانونی، از دوره اجرای این قانون جهت تقویت و گسترش نفوذش در بین توده‌ها بهره برد. قانون ضد سوسیالیستی که در ۱۸۸۱، ۱۸۸۴، ۱۸۸۶ و ۱۸۸۸ تمدید شده بود در ۱ اکتبر

۱۸۹۰ لغو شد. جهت اطلاع از ارزیابی انگلس از آن به مقاله «بیسمارک و حزب کارگران آلمان» (صفحات ۴۰۷-۹ از جلد ۲۴ مجموعه آثار مارکس و انگلس) مراجعه نمایید.

[۱۲] **فدراسیون سوسیال دمکرات** در اوت ۱۸۸۴ تشکیل شد و مرکب از سوسیالیستهای انگلیسی با گرایشهای مختلف، عمدتاً روشنفکران، بود. برای مدتی طولانی رهبری فدراسیون در دست رفرمیستها به رهبری هیندمن، یک فرصت طلب سکتاریست، بود. مارکسیستهای درون فدراسیون (النور مارکس - اولینگ، ادوارد اولینگ، تام مان و دیگران) در مخالفت با آنها جهت برقراری پیوندهای نزدیک تر با جنبش کارگری انقلابی کار کردند. در پائیز ۱۸۸۴ - به دنبال یک انشعاب و تأسیس یک سازمان مستقل با نام اتحادیه سوسیالیستی توسط جناح چپ (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۴۹ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس) - نفوذ فرصت طلبان در فدراسیون افزایش یافت. با این حال، عناصر انقلابی بدون پیوند با رهبری فرصت طلب، تحت تأثیر توده‌ها، به شکل گیری در فدراسیون ادامه دادند.

زیرنویسها

P. Lafargue, "Der Schuß Padlewsky's", Die Neue Zeit, ۹.Jg. {۱}

۱۸۹۰/۹۱, I.Bd., Nr. ۱۹

(همچنین مراجعه نمایید به صفحات ۱۰۸ و ۱۲۳ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

{۲} ویلهلم لیکنخت

{۳} در اینجا دستنوشته آسیب دیده.

{۴} انگلس در اینجا از عبارت لاتین *tutti quanti* استفاده کرده است.

{۵} مراجعه نمایید به صفحات ۱۲۰، ۱۲۳-۲۴ و ۱۲۶-۲۷ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس.

[لندن، اواخر سال ۱۸۹۲]

سرود بخار، که برای مرحله اولیه، اگر چه گذشته، جنبش کارگری و همانی که آلمان نیز تجربه کرده است معمول بود.

نخستین انتشار در:

*Buch der Freiheit. Gesammelt und herausgegeben von Karl
Henckell, Berlin, ۱۸۹۳*

[۱] ویراستاران مجموعه آثار مارکس و انگلس اصل نامه انگلس به کارل هنکل را در اختیار ندارند. عبارتی که در اینجا نقل شده از یادداشتها درباره شعر «شاه بخار» نوشته ای. پی. مید، کارگر و شاعر انگلیسی است؛ این شعرها در مجموعه ای از اشعار انقلابی با عنوان *Das Buch der Freiheit* در دسامبر ۱۸۹۳ در برلین منتشر شدند. گروه سوسیال - دمکرات در رایشتاگ حامی مالی انتشار آنها بود. ک. هنکل در جریان کارش در ۲ نوامبر ۱۸۹۲ از انگلس درباره شعرها و سرودهایی که می توانستند در این مجموعه بیایند و همچنین درباره متون نامه هایش که می خواست برای شاعران انگلیسی سوینبرن و دبلیو. موریس بفرستد، پرسید. انگلس می باید پاسخ مساعدی به درخواست هنکل داده باشد. به غیر از شعرهای سوینبرن، موریس، گوته، هاینه، شیلر، بایرون، میتسکیه ویچ و شعرای روسی پوشکین، ریلیف و نکراسوف، این گلچین ادبی شعر «شاه بخار» که انگلس به آلمانی ترجمه کرده بود (مراجعه نمایید به جلد ۶ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۴۷۴-۷۷) و سرود محلی قدیمی دانمارکی *Herr Tidman* که همچنین توسط انگلس ترجمه شده بود (مراجعه نمایید به جلد ۲۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۳۴-۳۵) را دربر داشت.

تاریخ بازنشر:

۲۰۲۵ / ۴ / ۱۲

